

# انسان بدهکار و بدهی اجتماعی در ایران بعد از جنگ؛ تجربه تعدیل

## ساختاری

علی هداوند<sup>۱</sup>

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ تهران

ابراهیم توفیق

مدرس دانشگاه تربیت مدرس و دپارتمان جامعه‌شناسی

### مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۷، شماره دو: ۱۵۶-۱۳۳

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

پدیرش ۹۹/۱۱/۲۵

دریافت ۹۹/۷/۲

### چکیده

قصه دارم در این پژوهش بر روی شکل یافتنِ کردارها و کنش‌ها، اخلاقیات، جنبه‌های وجودی افراد و نظم‌پذیری‌شان در بسترِ بدهی‌های اجتماعی ایرانِ بعد از جنگ متمرکز شوم تا شاید از این رهگذر بتوانم نظم اجتماعیِ برساخت‌شده و هم‌زمان برسازندهٔ وضعیتِ نئولیبرال در دورانِ معاصر را تشریح و تبیین کنم. عمدهٔ پژوهش‌هایی که دربارهٔ اقتصاد ایران صورت گرفته تنها به توضیح برهه‌های مختلف اقتصادی در حکومت‌ها یا دولت‌ها و نهایتاً تأثیر آن بر معیشت و احوالات صرفاً اقتصادی مردم آن دوره تأکید گذاشته‌اند، و کم‌تر مسئله را به گونه‌ای در نسبت با نحوهٔ ساخت‌یابی انسان‌ها و انتظام اجتماعی و رابطهٔ بین مناسبات اقتصادی و پیدایش سوژه‌های مربوط به آن وضعیت مطرح می‌کنند. به نظر می‌رسد که حکومت‌مندی و خلقِ سوژه‌ها در مناسباتی مشخص از وضعیتِ بدهکارسازی، نقشی اساسی در بازتولید و حفظ و تحکیم همان مناسبات دارند و تنها به میانجیِ آگاهی از وجوه انضمامی انسان موجود در آن وضعیت، یا دست‌کم پررنگ کردنِ لحظاتی از این وجوه است که می‌توان به درکی سنجش‌گرانه و انتقادی از وضع انسانِ معاصر رسید. در این پژوهش سعی دارم تا ضرورتِ گفته شده در سطورِ پیش را به کار ببندم و تلاش کنم تا نظم جدید اجتماعی، مسئلهٔ حکومت‌مندی و تولیدِ سوژه‌های متناسب با وضعیت، و همچنین شرایط امکانِ بازتولیدِ روابط تولید-تولید-قدرت را در بسترِ سیاست‌های اقتصادی ایرانِ بعد از جنگ به پرسشِ اصلیِ این پژوهش بدل کنم. کلمات کلیدی: سرمایه‌داری مالی، نئولیبرالیسم، بدهی اجتماعی، انسان بدهکار، حکومت‌مندی.

۱ پست الکترونیکی نویسنده رابط v.divine.v@gmail.com

## مقدمه

مسئله‌مندی بدهی در آغاز تأملی بود بر روند زندگی نویسنده این سطور. تأملی بر دو مقطع از زندگی و گسستی بین‌شان که نگارش این متن را امکان‌پذیر کرد. هنگامی که در شهرستانی کوچک تحت حمایت/ نظارت خانواده‌ای از طبقه‌ای متوسط زندگی می‌کردم که مسکن، شرایط تحصیل، وسایل معاش و باقی الزامات زندگی روزمره‌ام را تأمین می‌کردند تنها دغدغه‌ام حفظ حریمی شخصی بود تا بتوانم علائق‌ام را پی بگیرم. این جهان شخصی و تلاش برای حفظ و حراست از آن، استقلال و هویت مرا می‌ساخت و فضایی می‌داد تا در آن پاسدار استقلال فکری و راه و رسم زندگی‌ام باشم. اما به‌زودی در یک گسستی تمام‌عیار برای تحصیل در دانشگاه به تهران آمدم، دانشگاهی «آزاد» که نه‌چندان آزادانه انتخاب‌اش کرده بودم و می‌بایست که هر ترم تحصیلی‌ام را به مبلغی سنگین خریداری می‌کردم. دانشگاه اسکان‌مان را پوشش نمی‌داد و هم‌زمان با جهش قیمت مسکن در اواخر دهه هشتاد به این صرافت افتادیم که با تعدادی از دوستان‌مان سرپناهی برای خود دست‌وپا کنیم. اکنون دیگر «استقلال» معنای دیگری پیدا کرده بود و می‌بایست که برای «حفظ جهان شخصی» مدیریت زندگی را خود رأساً به‌دست می‌گرفتیم. مسئله دیگر تنها حراست از فضای شخصی نبود بلکه این حراست از زندگی و دوام آوردن در تلاطمات جامعه بازار بود که اشکال مختلف چگونه بودن را نیز تعیین می‌کرد. برای نخستین‌بار خود را در میدان نبردی برای حفظ و حراست از حداقل‌های زندگی می‌یافتم، همیشه چندین گام عقب‌تر از امواج هر دم فزاینده شهری دانشگاه، کرایه خانه، هزینه‌های درمان و پزشکی، هزینه تردد، خورد و خوراک و غیره بودم. به‌زودی می‌بایست تحصیل‌ام را زیر سایه سنگین مشغول شدن در بازار کار قرار می‌دادم. باید خود را با وضعیت ناپایدار شغلی تطبیق می‌دادم و با قراردادهایی کوتاه مدت همه توش و توان بدن و ذهن نوجوان‌ام را به حراج می‌گذاشتم تا بتوانم در این شهر بمانم و تحصیل‌ام را ادامه دهم. هر ساله با افزایش افسارگسیخته قیمت مسکن و شهری دانشگاه در کنار سایر گرانی‌های تحمیل شده بر جامعه مجبور بودم با شدت و مدت‌زمان بیش‌تری کار کنم و انعطاف بیش‌تری را در مقابل کارفرمایان‌ام به اجرا بگذارم، اما باز با هر تپش جامعه بازار، فرسنگ‌ها جا می‌ماندم و برای انطباق با وضع

جدید نیازمند استفاده از امکانی محدودیت‌آفرین می‌شدم. این امکان چیزی نبود جز انبوهی از وام‌ها و غرقه‌شدن در تاروپود نظام بدهی که دیگر ادامه حیات اجتماعی را بدون آن نمی‌شد تصور کرد. وام مسکن، وام تحصیلی، وام درمان، قرض‌های شخصی، صندوق رفاه و صندوق قرض‌الحسنه دانشجویی و هزار و یک شکل دیگر از گونه‌های مقروض‌سازی که همه‌گی در خدمت چرخاندن چرخ وضعیت موجود و جلوگیری از مواجهه با مسئله اساسی بودند؛ مسئله حق داشتن یک زندگی شرافتمندانه.

در خلال این پژوهش هنگامی که در بازخوانی تجربه خود مشغول گفت‌وگو با بدهکاران و بررسی اسناد و نامه‌های مقروضین به نمایندگان مجلس و دیگر مسئولین شدم خصلت‌هایی مشترک میان همه روایت‌ها توجه‌ام را به خود جلب کرد. تنظیم کنش و کردارها، متصلب‌شدن ضرب‌آهنگ کاری و دیگر ضرب‌آهنگ‌های زندگی، کنترل‌پذیری، اولویت‌بندی دغدغه‌های نظری و عملی بر اساس سامانه بدهی و سامان‌یابی جامعه حول محور بهره و سود از سویی و تنش‌های وجودی‌تری نظیر تشویش، اضطراب، تغییر فهم بدهکاران از زمان و زمان‌مندی، حس گناه و مدیون‌بودگی و بی‌پناه بودن در مقابل این احساس، ناشادی و نفرت از زندگی، بی‌اعتمادی نسبت به افراد دیگر و بسیار بیش از آن ذیل مناسبات بدهی و تعمیق شدن هر روزه آن در افقی بی‌نهایت، به نظر وجه مشترک تمام بدهکاران عصر جدید شده بود. از همین رو بدهی در زمانه ما دیگر نمی‌توانست به عنوان امری صرفاً شخصی و فردی تلقی شود بلکه باید آن را هم‌چون ماشینی در نظر آوریم که هر جزئی از آن به صورت مداوم در حال برقرار کردن اتصالات جدید با اجزای دیگر و همین‌طور با زیست‌افراد و جامعه است، به گونه‌ای که می‌تواند همه آن‌ها را نیز به چرخنده‌های خود بدل کند. این ماشین به دنبال دربرگرفتن همه اجزای زندگی است و با به درون کشیدن آن‌ها خود را فربه می‌سازد و حیات خود را تداوم می‌بخشد. بدهی در یک حوزه خاص و ظاهراً تمایز یافته به سادگی می‌تواند از حدود مرز خود سرریز کند و پیوندهایی ناگسستنی با دیگر حوزه‌ها برقرار کند. اگر در گذشته بدهی معنایی محدود و مقطعی برای دست‌یابی به فلان چیز را داشت، اکنون بدهی در سرشت خود معنایی نامتناهی پیدا کرده

است، بدهی و موضع بدهکارانه‌ای که هر روز تولید می‌شود و توان بازپرداختی که مدام به تعویق می‌افتد.

بنابراین پرسش اصلی این پژوهش، پرسش از شرایط امکان وضعیت بدهی فراگیر اجتماعی امروز و همچنین پرسش از چگونگی بازتولید روابط تولید-قدرت در خلال بدهکارسازی جامعه است. در این پژوهش، فهم وضعیت خاص جامعه ایران بدون نظر کردن به مناسبات جهانی سرمایه امکان‌پذیر نمی‌شد، از همین رو سازوکارهای بدهی در ایران را در بافتاری کلان‌تر بررسی و سعی کرده‌ام با ارجاعی مدام در سطوح خرد و کلان، توازی این دو سطح و در هم تنیدگی‌شان را برجسته سازم.

### چارچوب مفهومی و پیشینه

از دهه هشتاد میلادی سرمایه‌داری بیش از هر زمان دیگری توانست خود را جهانی کند و مرزهای کشورهای را، از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق، یکی یکی در نوردد تا تمام دولت‌ها را تابع منطق اقتصادی خود گرداند، این منطق چیزی جز محوریت بازار و کالایی شدن تمامی مناسبات نبود. اما برای عملیاتی شدن این پروژه لازم بود که سرمایه خصلتی شبح‌وار و سیال به خود پیدا کند تا بتواند تمام پهنه خاکی را در بر بگیرد، از همین رو نهادهای مالی جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول<sup>۱</sup> و بانک جهانی<sup>۲</sup> شبکه گسترده‌ای را در کشورهای جهان ایجاد کردند که در اواخر این دهه با فروپاشی بلوک شرق از جایگاه و مطلوبیت بیشتری هم برخوردار شده بود (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۵).

این شبکه مالی با سیاست‌های اعطای وام و اعتبار به دولت‌ها برای اجرا کردن سیاست‌های به اصطلاح توسعه اقتصادی و بازار جهانی، توانست به صورت همزمان دو گرایش اصلی را به سمت هدف مورد نظر خود هدایت کند، نخست اینکه سود هنگفتی از بهره بازپرداخت وام‌ها توسط دولت‌های دریافت‌کننده وام به جیب بزند و دیگر اینکه توانست دولت‌های دریافت‌کننده و مقروض (بخش بسیار زیادی از دولت‌های جهان) را به عنوان تابعی تحت

1 International Monetary Fund

2 World Bank

انقیاد و گوش به فرمان سیاست‌های سودجویانه نهادهای مالی بین‌المللی، آن‌هم برای مدت زمان نامعلوم، گرداند.

پیش از دهه تعیین‌کننده هشتاد، دولت‌ها و نهادهای اعتبار دهنده در بسیاری از موارد با عدم توانایی بازپرداخت بدهی توسط دولت‌های دریافت‌کننده مواجه می‌شدند که باعث می‌شد ریسک سرمایه‌گذاری و سوداگری مالی را بالا ببرد، از همین رو باید چاره‌ای عاجل و عملیاتی جهت تضمین بازپرداخت بدهی‌ها توسط دولت‌های مقروض می‌اندیشیدند. بدین ترتیب دولت رونالد ریگان<sup>۱</sup> راهی یافت تا با تجمیع قدرت وزارت خزانهداری آمریکا و صندوق بین‌المللی پول در کنار هم، مشکل عدم توان پرداخت بدهی دولت‌ها را از طریق به تعویق انداختن بازپرداخت‌های بدهی در برابر اصلاحات نئولیبرالی حل کند. طی این برنامه کشورهای بدهکار در مقابل تجدید مهلت بازپرداخت بدهی‌شان می‌بایست یکسری اصلاحات نهادی از قبیل کاهش هزینه‌های رفاهی، تصویب قوانین کار انعطاف‌پذیرتر و خصوصی‌سازی را به اجرا در می‌آوردند که نهایتاً از همین مجرا سیاست «تعدیل ساختاری»<sup>۲</sup> اختراع شد (هاروی، ۱۳۹۱).

همزمان با این تحولات در سطح جهانی، در ایران هنوز نیروهای مختلفی برای اجرای سیاست‌های اقتصادی در حال نبرد بودند و برنامه حکم‌رانی هنوز به تمامی تعیین نیافته بود. تنها حدود ده سال از انقلابی گذشته بود که دست کم یکی از خواست‌های محوری‌اش نفی امپریالیسم و سرمایه‌داری جهانی بود. علیرغم اینکه بسیاری از نیروهای تاثیرگذار بر روند سیاست‌های اقتصادی حاکم بر کشور به حاشیه رانده شده بودند، هنوز استقلال اقتصادی و سیاسی، حمایت دولت از محرومین و رفاه مستضعفین و غیره جزو خطوط قرمز بخشی از مردم و سیاستمداران به حساب می‌آمد و هنوز کشمکش جدی بر سر تعیین ماهیت حاکمیت اقتصادی بین توده مردم و بین نخبگان سیاسی وجود داشت. از طرف دیگر نیز ادامه‌دار شدن جنگ، خرابی‌های ناشی از آن و متعاقب آن شکل‌گیری گفتمان سازندگی هم، گرایشی را به سمت سیاست‌های ریاضت اقتصادی و کوچک‌سازی دولت و ادغام شدن در نظم اقتصاد جهانی را ایجاد می‌کرد. در همین شرایط بود که دولت در سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۶۸ شروع به وام گرفتن

1 Ronald Reagan

2 Structural Adjustment

از خارج کرد. این کار مخفیانه صورت گرفت زیرا افشای گرفتن وام به نارضایتی از جنگ اضافه می‌کرد (بهداد و نعمانی، ۱۳۹۳).

در این کشمکش نهایتاً نیروی لیبرالیسم اقتصادی در ایران با اجرایی کردن سیاست‌های نهادهای مالی بین‌المللی و محور قرار دادن مولفه‌هایی نظیر تک نرخی کردن ارز و اتحاد نظام نرخ ارز شناور، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، حذف کنترل قیمت‌ها و سوبسیدها توانست دست بالا را بگیرد و تا به امروز در همه دولت‌ها کم و بیش روی همین مسیر حرکت کند.

به زودی دولت، مقروض نهادهای مالی جهانی شد و برای بازپرداخت وام‌های دریافت شده باید تضمین می‌کرد که از حمایت‌های اجتماعی دست بکشد و از زیر بار مسئولیت‌هایی که تا به حال متوجه دولت بودند شانه خالی کند تا تنها بازار و سود، کنترل کننده نظم اجتماعی شود. به واسطه سیاست‌های تعدیل اقتصادی، برچیده شدن حمایت‌های اقتصادی دولت در بخش‌های مختلف (نظیر مسکن، آموزش، سلامت و حوزه‌های خدمات و رفاه اجتماعی) و بازاری و کالایی شدن مناسبات اجتماعی، شکل جدیدی از «بدهی اجتماعی»<sup>۱</sup> امکان‌پذیر شد که تا پیش از آن، دست کم به لحاظ وسعت و نظام‌مند بودن‌اش، بی‌سابقه بود. این بدهی در محل تقاطع بدهی دولت و نسبت آن با افراد و زندگی شخصی آنها متجلی می‌شود به این معنا که بازبگراَن قدرتمند دولت می‌توانند بدهی‌های خود را به زندگی توده‌های مردم بار کنند.

در این شرایط اسطوره رشد و توسعه اقتصادی که اسم رمز سیاست‌های تعدیل ساختاری است به جای اینکه بر پایه افزایش و رشد دستمزدها و امنیت زندگی اجتماعی شکل بگیرد بر اساس انباشت بدهی‌های اجتماعی بنا می‌شود (Christiaens: 2015: 6-7).

در گفتمان<sup>۲</sup> نئولیبرال، به عنوان رژیم حقیقت دوران، مفهومی به نام جامعه و مسئولیت اجتماعی نه تنها برای دولت‌ها بلکه در چارچوب باور افراد هم کم‌کم محو و تمامی ساحت‌ها، ساحت مقدس بازار می‌شود. «نئولیبرالیسم نشان می‌دهد که بازار مکانی است برای رقابت که توسط دولت فراهم آمده، در این بازار هر فردی «کارآفرین خودش»<sup>۳</sup> است، بدین معنا که این فرد خودش مدیر ظرفیت‌ها، خلاقیت‌ها، دست‌آوردها و دیگر ویژگی‌های خود است

1 Social Debt

2 Discourse

3 Entrepreneur of Oneself

(سرمایه‌های انسان). او انسان اقتصادی محاسبه‌گری است که به دنبال کسب بیشترین سود برای خود و رقابت با دیگر افراد بر سر منابع کمیاب سود است» (Ibid: 14).

برنامه‌های تعدیل اقتصادی، خاصه در ایران، به واسطه سیاست‌های روزافزون بدهکارسازی توانسته است سنخ جدیدی از سوژکتیویته را تأسیس کند. انسان بدهکار برای به دست آوردن چیزهایی که زمانی حقوق اولیه‌اش به شمار می‌آمدند باید زمان‌اش را به صورت مضاعف، روز به روز بیشتر و با شدت‌های بالاتر در بازار کار بفروشد.

انسان بدهکار به واسطه مصادره شدن زمان کمی<sup>۱</sup> (زمان کاری) و کیفی<sup>۲</sup> (زمان مندی و ریتم مسلط بر شکل‌دهی زندگی‌اش) پیشاپیش امکان تجربه و کنش‌گری، گسست و یا فراروی از وضعیت را از دست داده است. در معنایی دیگر او توان آن‌چه که می‌تواند بکند را از دست داده و تنها حس حسرت و عذاب برای‌اش باقی مانده است. او زمان آینده و زمان باقی‌مانده را از دست داده و به طلب‌کارها فروخته است و درحافظه‌اش تنها تصویری از درد و رنجش مربوط به آینده‌ای را دارد که فقط با بازپرداخت دین و بدهی‌اش پایان می‌گیرد و به این ترتیب حکومت‌پذیری ناشی از بدهی را در زیست هر دقیقه‌اش قوام می‌بخشد.

میشل فوکو<sup>۳</sup> در مقاله حکومت‌مندی<sup>۴</sup> می‌نویسد: «وارد کردن اقتصاد در درون عمل سیاسی همان چیزی است که مسئله حکومت کردن است» (فوکو: ۱۳۹۶: ۱۳). در این گفتار منظور از حکومت کردن «عبارت از تحمیل یک قانون به انسان‌ها نیست. بلکه مسئله عبارت است از عمل کردن به گونه‌ای که با شمار مشخصی از روش‌ها، فلان یا بهمان هدف قابل دستیابی شود» (همان: ۱۴). بر اساس آموزه فوکو، حکومت‌مندی به معنای «انقیاد، حاکمیت، مدیریت، قشربندی و بهنجارسازی نیست. نه حتی اجبار فیزیکی، نه مجموعه‌ای از ممنوعیت‌ها و نه حتی نُرْم‌ها و رفتارها. حکومت‌مندی فرد را مجاب می‌کند تا فضایی را تأسیس کند که از رهگذر مجموعه‌ای از نقش‌های وفق‌پذیری و انعطاف‌پذیری تنها در یک مسیر، به جای مسیرهای دیگر، از خود واکنش نشان دهد. بحران‌های مالی و بدهی نشان می‌دهد که این تکنیک‌های حکومت‌مندی است که

---

1 Time - Extensive  
2 Temporality - Intensive  
3 Michael Foucault  
4 Governmentality

ممنوعیت‌ها، اداره کردن‌ها، حاکمیت، تنظیم‌گری، سلسله‌مراتب و به‌هنجارسازی را تحمیل می‌کند (Lazzarato, 2015: 11).

فوکو با این مفهوم سه مسئله را روشن می‌سازد، نخست اثر کلی‌ای که توسط نهادها، رویه‌ها، تحلیل‌ها، تأملات، محاسبات، تاکتیک‌ها و تحلیل‌ها شکل می‌گیرد و باعث می‌شود که حکومت‌مندی به شکلی بسیار ویژه و البته در متتهای درجهٔ پیچیدگی به اجرا درآید و هدف‌اش را بر جمعیت‌ها متمرکز سازد. دوم حکومت‌مندی به گرایشی دلالت دارد که نسبت به مفهوم دولت و اشکال مختلف آن، نظیر سلطه، انضباط‌بخشی و ... تفوق دارد و با آن این‌همان نیست. سوم اینکه حکومت‌مندی نتیجهٔ فرایندی است که در آن خود وضعیت دائماً حکومت‌پذیر می‌شود، به همین خاطر فوکو از فن و هنر حکومت کردن سخن می‌گوید، از فعالیت‌ها و کنش و کردارهایی که در آن برخی افراد بر دیگران حکومت می‌کنند و برخی دیگر حکومت‌پذیر می‌شوند (Sokhi-Bulley, 2014). در این متن نیز هر جا از حکومت‌مندی سخن به میان می‌آید نظر به همین سه سطح دارد.

به نظر می‌رسد سیاست‌های تعدیل ساختاری جاری در ایران، در پیوند با سرمایه‌داری جهانی‌شده و کالایی شدن پیش‌روندهٔ حقوق انسان و متعاقب آن انباشت بدهی‌های اجتماعی، شکل جدیدی از حکومت‌مندی و پیدایش سوژکتیویته را امکان‌پذیر کرده است که برای شناخت نظم اجتماعی موجود نیازمند ژرف‌کاوی بیشتر است. به همین منظور لازم است که ابتدا معنای خاصی از بدهی را برجسته سازیم.

در جستار دوم از کتاب تبارشناسی اخلاق، نیچه<sup>۱</sup> به واسطهٔ ریشه‌شناسی زبانی، تبار واژهٔ بدهی را به واژهٔ *schulden* در آلمانی به معنای گناه وصل می‌کند و بدهی را به میانجی تفسیری انسان‌شناختی-فلسفی با ایدهٔ گناه، رنجش، انقیاد و نهایتاً وجدان معذب در ارتباط می‌بیند و توصیفی بسیار دقیق و ظریف از این مسئله ارائه می‌دهد. نیچه برای گره‌زدن اخلاقیات با ایدهٔ الاهیاتی گناه و تجلی آن دو در مفهوم بدهی، که خصلتی اجرایی و کنش‌مند همچون انجام دادن فریضه‌ای دینی دارد، به طعنه می‌نویسد: «این تبارشناسان اخلاق که تاکنون بوده‌اند هرگز آیا بویی از آن برده‌اند که برای مثال ریشهٔ آن مفهوم اصلی اخلاق، یعنی *schuld* [به معنای گناه] در

1 Friedrich Nietzsche



مفهوم بسیار مادی *schulden* [به معنای بدهی] است؟» (نیچه، ۱۳۹۷: ۷۷). بدهی برای نیچه به معنای برقراری رابطه قدرت بر مبنای گروکشی است و بدین خاطر است که باعث جدا شدن انسان از آنچه که می‌تواند بکند می‌شود. از طرف دیگر مارکس<sup>۱</sup> هم در فصل دوم از جلد اول سرمایه چگونگی تغییر منطق مبادله برای تولید سرمایه در جامعه سرمایه‌داری را تشریح می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه پول و اعتبار همزمان وسیله و هدف مبادله را می‌سازد یا آنطور که خود به طعنه می‌گوید «پول، تخم طلا می‌گذارد» و نظم اجتماعی را بر این اساس سامان می‌دهد، مارکس نشان می‌دهد که سرمایه در گردش هنگامی سر بر می‌آورد که پول از نقش میانجی صرف گردش کالا خارج شود و به هدف غایی گردش بدل شود. به عبارت دیگر برای ایجاد سرمایه و همچنین برای برهم زدن توازن و تساوی نیروهای اجتماعی به قصد استیلا و تفوق و بازپیکربندی نظم اجتماعی بر اساس رابطه «طلبکار - بدهکار» باید از فرم «کالا-پول-کالا» خارج شده و به فرم «پول-کالا-پول» وارد شویم. مارکس این فرمول را بسط می‌دهد و منطق سرمایه بهره‌برانه را نیز ذیل همان گردش دوّم، یعنی گردش سرمایه‌دارانه، تبیین می‌کند. «در خصوص سرمایه بهره‌بر، m-c-m [پول-کالا-پول] به صورت خلاصه شده در نتیجه نهایی آن و بدون طی کردن مرحله میانی و به عبارتی در شکل فشرده m-m [پول-پول] ارائه می‌شود، یعنی پولی که به پول بیشتری می‌ارزد، ارزشی که از خود بیشتر است» (مارکس، ۱۳۹۴: ۱۷۹). او همچنین با تحلیلی بدیع، پول اعتباری را به واسطه پیوندی بلافصلش با مسئله بدهی از نو بازخوانی می‌کند و می‌نویسد: «پول اعتباری مستقیماً ناشی از کارکرد پول در مقام وسیله پرداخت است، به این صورت که خود گواهی بدهی برای کالاهای خریداری شده، با هدف انتقال این بدهی‌ها به دیگران به گردش در می‌آیند» (همان: ۱۶۳).

می‌توان مفهوم «بدهی» در نقد تبارشناسانه نیچه از اخلاقیات و در تحلیل مارکس از پیدایش سرمایه‌داری را برای فهم وضعیت امروز از نو احضار کرد چرا که بدهی در این دوران بیش از هر زمان دیگری در تاریخ خصلتی تام و تعیین‌کننده به خود گرفته است. «از چشم‌انداز کنونی، ارزیابی موقعیت‌مندی سرمایه تجاری و سرمایه بهره‌بر به مفهوم اعم در چارچوب سرمایه‌داری

1 Karl Marx

بسیار اهمیت دارد. به یقین می‌توان دلایلی آورد که این دو شکل از سرمایه موقعتی چیره خود در سده‌های شانزدهم و هفدهم را به موقعتی وابسته به سرمایه صنعتی در سده نوزدهم فروکاسته‌اند. اما سرمایه مالی پس از دهه ۱۹۷۰ مجدداً جایگاه چیره‌ای یافته است» (هاروی، ۱۳۹۴: ۱۳۵). ظهور فیگور انسان بدهکار محصول گذار از دوره پایه طلا به دوره اعتبار؛ از سرمایه‌داری صنعتی به سرمایه‌داری مالی؛ از دولت رفاه به دولت نئولیبرال، و در معنایی دیگر گذار از دوره امپریالیسم به دوره امپراتوری است. در این دوره است که تغییراتی اساسی در عرصه‌های دولت، نظم اجتماعی، تقسیم کار و ماهیت کار شکل می‌گیرد و شکل‌بندی سوژه‌ها و نظم اجتماعی را دستخوش تغییر می‌کند. «هر اسمی که تا کنون برای توصیف وضعیت جدید مقدرشده بر ما اختراع شده، از «دموکراتیک کردن پول» تا «مالی کردن زندگی هر روزه» باید به عنوان «نئولیبرالیسم» شناخته شود. نئولیبرالیسم در مقام یک ایدئولوژی نه تنها سامان‌دهنده بازار بلکه بدل به سامان‌دهنده مبادی و اصول تقریباً همه‌چیز شده است. اکنون دیگر باید همه ما خودمان را به مثابه شرکت‌هایی کوچک به یاد بیاوریم، افراد سازمان‌دهی شده‌ای که حول روابط یکسان سرمایه‌گذار و اجراکننده گرد آمده‌اند» (Graeber: 2011: 376-377). یعنی شکل‌گیری همان رابطه طلب‌کار-بدهکار در مقیاسی جهانی.

### روش پژوهش

در بخش نخست این پژوهش سعی شده تا با اتکا به روایت شخصی خود از زندگی کردن زیر قید و بندهای بدهی و قرار دادن آن در کنار روایت‌های دیگر بدهکاران، به شکل‌گیری دیالوگی دامن‌بزنم تا از این رهگذر افق‌های مشترک روایات را روشن‌تر سازم، در این قسمت به دنبال شیوه‌هایی بودیم که در آن اندیشه‌ها و واژه‌ها با جهانی که در آن زندگی می‌کنیم پیوند برقرار کنند، اینکه چگونه آن‌ها ریشه در رخداد‌های هر روزه و تجارب زندگی روزمره دارند (جکسون، ۱۳۹۶: ۳۷). و اینکه تجربه زیسته هر کدام از راویان چه نقشی را می‌تواند در ساخت مفهوم بدهی در معنای اجتماعی‌اش ایفا کند. سپس این روایت‌ها را در متن روایت‌هایی گسترده‌تر از بدهکارانی قرار دادم که بازه تاریخی گسترده‌تری را از سال‌های قبل از جنگ از سوئی، و از سوئی دیگر سال‌های بعد از جنگ را تا به امروز در بر می‌گرفت. با مشخص‌تر شدن

تمایزات و اشتراکات این روایت‌ها خصلت تاریخی هر کدام از آن‌ها و شکل کارکردشان روشن‌تر شد. بعد از به صدا درآمدن و هم‌نوایی بدهکاران با یکدیگر سعی شد «بدهی» به‌عنوان مسئله‌ای که هستی فردی و جمعی انسان‌ها را مورد تعرض قرار داده است شناسایی شود بلکه به شیوه‌ای تبارشناسانه بتوانیم تاریخ امکان‌پذیر شدن دقیق بدهی اجتماعی در ایران را بکاویم.

«در تصویری که فوکو از اندیشیدن عرضه می‌کند، همواره چیزی ما را به اندیشیدن وا می‌دارد؛ مطابق این تصویر، اندیشیدن نه‌فعالیتی از سر کنجکاوی، بلکه موضع‌گیری‌ای مسبوق به "تعرض" یک مسئله است. اینجا ما نیستیم که مسئله را طرح می‌کنیم، بلکه مسئله است که گریبان ما را می‌گیرد. بر اساس این برداشت از اندیشیدن، "روش" تمهیدی برای قراردادن مخاطب در معرض "تعرض" مسئله و تغییر دادن زاویه دید است» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۰). به همین قیاس سعی می‌شود تا ابتدا در سطح جهانی تاریخ لحظه «تعرض» را مرور کنیم و شرایط امکان شکل‌گیری وضعیت موجود را نقشه‌نگاری کنیم، این بخش را ذیل عنوان «مالی شدن سرمایه و جهانی کردن بدهی» مرور می‌کنیم. در گام بعد نیز سعی می‌شود تا با روش اسنادی و آرشیوکاوی ساخت منطق اقتصادی ایران بعد از جنگ را در پرتو نئولیبرالیسم جهانی بازخوانی کنیم و به «اجتماعی شدن بدهی در ایران» پردازیم.

### مالی شدن سرمایه و جهانی کردن بدهی

بانک مرکزی انگلیس<sup>۱</sup> مقاله‌ای را از سه اقتصاددان عضو هیئت پولی این بانک در تاریخ چهاردهم مارچ ۲۰۱۴ با عنوان «خلق پول در اقتصاد مدرن» منتشر کرده است که در آن به منطق تولید پول توسط بانک‌ها می‌پردازد. آنها در این مقاله تصور رایج در فرآیند وام‌دهی به میانجی سپرده‌گذاری را معکوس می‌کنند و در سرفصلی با عنوان «خلق پول در واقعیت» نشان می‌دهند این سپرده است که توسط وام ایجاد می‌شود، نه برعکس. در واقع این مسئله بدین معناست که «سرمایه<sup>۲</sup> به میانجی سپرده‌ها از یک طرف و پول در گردش از طرفی دیگر شکل می‌گیرد، که اولی ضرورتاً توسط سیستم وام‌دهی<sup>۳</sup> از بانک‌های تجاری به شرکت‌ها و دومی با وام‌دهی از بانک مرکزی تحقق می‌یابد

1 www.bankofengland.co.uk

2 Broad Money

3 Iou: I Owe You

و این شکل از سرمایه ۹۷ درصد از پول جاری را تشکیل می‌دهد» (Mc Leay, Radia, Thomas, 2014: 2). در بخش دیگری از همین متن، نویسندگان اعلام می‌کنند که «توصیف خلق پول در منطق توضیح داده شده در تضاد با این فرض قرار می‌گیرد که بانک‌ها تنها می‌توانند پول‌های از پیش موجودشان را وام دهند. اما در واقع سپرده بانک‌ها به سادگی نشان می‌دهد که در واقع خود بانک‌ها چقدر از مشتریان‌شان قرض گرفته‌اند، به همین سبب این به معنای بدهی بانک است و نه دارایی و اندوخته‌ای از آن خود که می‌تواند آن را وام دهد. این همان بدفهمی رایجی است که می‌پندارد بانک‌ها از دارایی خودشان وام می‌دهند. در صورتی که دارایی بانک‌ها تنها می‌تواند بین خود بانک‌ها به گردش درآید (قرض داده شود)» (Ibid: 3).

دیوید گریبر<sup>۱</sup> نویسنده کتاب «بدهی؛ پنج هزار سال نخست» در شرح خود از این سند می‌نویسد: «هر آنچه که تا کنون می‌دانستیم نه فقط اشتباه، بلکه وارونه است. وقتی بانک‌ها وام می‌دهند، پول خلق می‌کنند. زیرا پول چیزی نیست جز یک سند بدهی. نقش بانک مرکزی تنها هدایت یک روال قانونی است که در عمل به بانک‌ها حق انحصاری خلق نوع خاصی از اسناد بدهی را می‌دهد و حکومت با قبول این اسناد به عنوان پرداخت مالیاتی، آن‌ها را به‌عنوان پول قانونی به رسمیت می‌شناسد. در واقع میزان اسنادی که بانک‌ها می‌توانند خلق کنند محدودیتی ندارد، به شرط اینکه بتوانند کسی را پیدا کنند که مایل است آن‌ها را قرض بگیرد. کمبود این اسناد هرگز دست بانک‌ها را رو نخواهد کرد به این علت ساده که قرض کنندگان، در حالت کلی، پول نقد را نمی‌گیرند تا زیر بالش خود قرار دهند؛ در نهایت هر پولی که بانک به‌صورت وام می‌دهد مجدداً سر از یک بانک دیگر درمی‌آورد. پس برای سیستم بانکی به مثابه یک کل، هر وام به یک سپرده دیگر تبدیل می‌شود. علاوه بر این، تا جایی که بانک‌ها واقعاً نیاز دارند از بانک مرکزی منابع مالی بگیرند می‌توانند هر چقدر دوست دارند استقراض کنند و تنها کاری که بانک مرکزی در واقع انجام می‌دهد تعیین نرخ بهره است» (گریبر، ۱۳۹۷).

سند/مقاله‌ای که بانک مرکزی انگلیس منتشر کرده قصد آن را داشته است که صرفاً مکانیزم و عملکرد نظام‌های بانکی و امور مالی را به شیوه‌ای هم‌دلانه توصیف کند اما اگر بخواهیم بر منطق

نظام بانکی و سرمایه بهره‌بر، که اکنون شیوه مسلط انباشت سرمایه در جهان به حساب می‌آید، متمرکز شویم نیازمند آن هستیم که این شیوه خاص از خلق پول را در نسبت با مسئله بدهی، از نو بازخوانی کنیم. اکنون بسیاری از پژوهشگران حوزه سرمایه مالی، اعم از منتقد یا همسو، نشان داده‌اند که خلق پول توسط متصدیان بهره‌بر این نظام، بی‌هیچ مبنایی از ثروت مادی و واقعی جهان شکل می‌گیرد تا آنجایی که می‌توان گفت از هیچ، ثروت می‌آفرینند (واروفاکیس، ۱۳۹۷). در واقع وام‌های داده شده به افراد و گروه‌ها نه از سپرده‌های موجود در بانک بلکه از لحظه تماس انگشت کارمند بانک با صفحه‌کلید کامپیوتر نشئت می‌گیرد، بنابراین هر وام جدید بدون پشتوانه مادی و عینی پول، پولی جدید خلق می‌کند (Dyson, 2014).

بن دایسون<sup>۱</sup> پژوهش‌گر و نظریه‌پرداز بانک و سرمایه مالی، موتور محرک تولید ثروت بدهی را بانک و مسئله استقراض می‌داند و آن را عنصری درونی و نهادینه شده در سرمایه‌داری مالی جهانی معرفی می‌کند. او در مقاله‌ای مهم و تعیین‌کننده تحت عنوان «به‌سوی سیستم مالی و بانکداری قرن بیست و یکمی» می‌نویسد: «بانک‌ها، انحصار تعیین‌کننده و موثری در فراهم آوردن پول برای عموم دارند (نیازهای فردی، مسکن و تجارت) مقدار پول در دستان نظم اقتصادی واقعاً موجود، با تصمیم‌گیری بانک‌ها به وام‌دهی تعیین می‌شود و به آن وابسته است. این بدین معناست که اقتصاد موجود هیچ‌گونه شرایط پایدار فراهم آوردن پول را ندارد. اگر این ساختار آشفته برای مجریان بانک‌ها همان راهی است که آن‌ها را به وام‌دهی‌های غیرمسئولانه تشویق می‌کند، پس فراهم آوردن پول [و سطوح جدیدی از بدهی] در اقتصاد، به همان شکلی صعود خواهد کرد که در میانه سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷ صعود کرد. این شکل از شعبده‌بازی در خلق پول تنها مردم را تشویق و حتی مجبور می‌کند تا هر چه بیش‌تر بدهکار شوند» (Dyson, 2011: 21).

خلق ثروت بدهی در دوره ما چگونه امکان‌پذیر شده است؟ به نظر می‌رسد که مالی شدن سرمایه در عصر حاضر هم‌زمان هم محصول بسط و گسترش منطقی سرمایه‌داری در سیر تطور تاریخی خود است و هم محصول رخدادها و اتفاقات سیاسی و هژمون شدن ایده‌های اقتصاددانان بازار آزادی‌ایست که از خلال ارتباط تنگاتنگ نظریه‌پردازهای این جریان با شخصیت‌های سیاسی و بوروکرات‌های زمانه خودشان تحقق یافته.

مارکس در بخش «کالا و پول» در جلد اول و فصل «انباشت و بازتولید در مقیاس گسترده» در جلد دوم از کتاب سرمایه نشان می‌دهد که سرمایه‌داری تنها با گرایش به بیشینه کردن سود و انباشت ثروت است که می‌تواند زنده بماند و از آنجا که در تولید سرمایه‌دارانه هر محصولی در جایگاه کالایی برای مبادله قرار می‌گیرد، بنا به منطقتش باید به کسب پول بینجامد و ضرورتاً به پول دگرذیسی کند تا موتور محرک‌اش، یعنی سود را، روشن نگه دارد و همین سود به دست آمده را به عنوان پایه‌ای برای گردش سرمایه در دور (های) بعد به جریان درآورد (مارکس، ۱۳۹۵). به همین سبب مقدار پول در این نظم، به صورت تصاعدی رو به افزایش است. اکنون دیگر پول در انتهای منطقی تولید تزییدی خود، به دلیل کم‌یابی طلا بر روی زمین و همین‌طور نامتوازن بودن پراکندگی آن نمی‌تواند خود را در اسارت پایه طلا درآورد و نیاز به فراروی و انحلال آن دارد تا بتواند بدون محدودیت‌ها و سرحدات دست و پاگیر، خود، ارزش‌بخش خود شود.

در بخشی دیگر اما بلوکی از نظریه‌پردازان طرفدار بازار آزاد هستند که از سال‌ها قبل با نبردی موضعی یکی یکی سنگ‌های دانشگاهی، ان‌جی اوها، اندیشکده‌ها و غیره را به تسخیر خود درآوردند. فیگورهای کلاسیک این جریان در مکتب اتریش، لودویگ فون میزس<sup>۱</sup>، کارل منگر<sup>۲</sup> و فردریش فون هایک<sup>۳</sup> و در مکتب شیکاگو میلتون فریدمن<sup>۴</sup> هستند. آن‌ها وظیفه داشتند نوید رستگاری نوع بشر را به میانجی «علم اقتصاد» به جهانیان بدهند. علم اقتصاد و سوداندوزی افسارگسیخته‌ای که آزاد بودن‌اش را تنها شرط آزادی بشر معرفی می‌کرد. برای مثال فریدمن در سال ۱۹۶۹ گفته بود که دولت‌ها و بانک‌ها می‌توانند پول تولید کنند و با هلیکوپتر به زمین سرازیر و بدین طریق گردش مالی و ثروت تولید کنند. اکنون این استعاره فریدمنی جزو دستور کار تمام نهادهای مالی بین‌المللی و بانک‌ها قرار گرفته است اما با این تفاوت که این کار را با گسترش دادن شتابناک جایگاه‌های بدهی بر سطح کره زمین انجام می‌دهند نه با پخش دست و دل‌بازانه پول و ثروت بر فراز آسمان.

1 Ludwig Von Mises

2 Carl Menger

3Friedrich August Aon Hayek

4 Milton Friedman

اما برای عملیاتی شدن این ایده‌ها می‌بایست که عامل‌هایی هم در سطوح کلان اجرایی حضور داشته باشند تا بتوان در اتحادی نامقدس و با دمودستگاه‌های تبلیغاتی و زور دولتی، خود را تحقق ببخشد و آن را به شیوه‌ای غیرقابل بازگشت تثبیت نماید. از همین رو چهره‌های شاخص این جریان فکری بعد از هژمونیک کردن ایده‌های‌شان در عرصه‌های عمومی، با سیاست‌مداران دوران خود خصوصاً دو پیشتاز عرصه نئولیبرالیسم؛ یعنی مارگارت تاچر<sup>۱</sup> و رونالد ریگان<sup>۲</sup> رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار کردند. به عنوان مثال در سلسله تلگرام‌هایی که تاچر و هایک در ماه مه ۱۹۷۹ با هم رد و بدل می‌کنند تاچر می‌نویسد: «تلگرام‌های شما مرا خیلی تحت تأثیر قرار داد. مفتخرم که در سال‌های گذشته بسیار از شما آموخته‌ام. به عنوان یکی از علاقه‌مندترین طرف‌داران شما، مصمم هستم که موفق شویم. اگر چنین شود، سهم شما از موفقیتی که به دست خواهد آمد عظیم خواهد بود» (اباذری به نقل از وبسایت مارگارت تاچر، ۱۳۹۱: ۵۴). در نامه‌ای دیگر به تاریخ ۱۹۸۲ تاچر خطاب به هایک می‌نویسد: «شنیدن نظرات شما در مورد مسائل مهم زمانه‌مان نه فقط برای من افتخاری بزرگ بود، بلکه مثل همیشه آموزنده و مسرت‌بخش بود. من از موفقیت‌های شایان توجه اقتصاد شیلی در کاهش اساسی سهم مخارج دولتی در طول دهه گذشته آگاه بودم. گذار از سوسیالیسم آلوده به اقتصاد تجارت آزاد کاپیتالیستی دهه ۸۰ نمونه مهمی از اصلاحات اقتصادی است که می‌توانیم درس‌های مهمی از آن بگیریم» (همان: ۵۸). همچنین در «۱۵ مه ۱۹۸۶ رونالد ریگان در پیامی به هایک تولدش را تبریک می‌گوید و از او تشکر می‌کند که ۴۰ سال پیش به غرب هشدار داده که به راه بردگی نرود» (همان: ۵۹).

در همان ابتدای دهه هشتاد بسیاری از نظریه‌پردازانی که با دولت سر کار آمده رونالد ریگان کار می‌کردند، عقیده داشتند که منافع جهان شمال با منافع جهان جنوب در تضاد و تناقضی اساسی قرار دارد و وظیفه اصلی این است که سیاست‌های لازم برای وادار کردن جهان جنوب به عقب‌نشینی و فراهم آوردن زمینه برای تحت حاکمیت درآوردن جهان سوم اداره نشدن در یک نظام اقتصاد جهانی با مدیریت ایالات متحد اتخاذ شود. نهایتاً در ۲۲ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۸۱ رونالد

1 Margaret Thatcher

2 Ronald Reagan

ریگان به کانکون مکزیک، جایی که بحران بازپرداخت بدهی در آن شدت گرفته بود، مسافرت کرد تا در یک گردهمایی با حضور ۲۲ کشور از پنج قاره جهان پایه‌های «بازار آزاد جهانی» و «توسعه» را بنا کند.<sup>۱</sup> این کنفرانس به عنوان نقطه عطفی در گسترش امپراتوری سرمایه‌داری مالی در تاریخ ثبت شد.

بدین ترتیب «دولت ریگان، راهی را برای قرار دادن قدرت‌های خزانه‌داری آمریکا و صندوق بین‌المللی پول در کنار یکدیگر یافت تا این مشکل را از طریق به تعویق انداختن بازپرداخت بدهی در برابر اصلاحات نئولیبرالی حل کند. از آن پس صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مراکز اشاعه و اجرای «بنیادگرایی بازار آزاد» و اندیشه نئولیبرالی شدند. کشورهای بدهکار در مقابل تجدید مهلت بازپرداخت بدهی‌شان باید اصلاحات نهادی، از قبیل کاهش هزینه‌های رفاهی، تصویب قوانین بازار کار انعطاف‌پذیرتر و خصوصی‌سازی را به اجرا درمی‌آوردند و به همین ترتیب «تعدیل ساختاری» اختراع شد» (هاروی: ۱۳۹۱: ۴۴).

جیمز بیکر<sup>۲</sup> وزیرخزانه‌داری ایالات متحده و تدوین‌کننده طرح بیکر به کشورهای جنوبی بدهکار پیشنهاد کرد که از وام‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مشروط به تعدیل ساختاری اقتصادشان استفاده کنند، در واقع «تعدیل ساختاری هسته مرکزی طرح بیکر بود که از جانب حکومت ریگان در جلسه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مطرح و قرار شد که این دو سازمان به کشورهای بدهکار برای بازپرداخت بهره فقط به شرطی اعتبار دهند که سیاست اقتصادی‌شان را در راستای اقتصاد ریگانی؛ یعنی خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی، پایان دادن به پرداخت سوبسیدها و گشودن اقتصاد برای سرمایه‌گذاری خارجی تدوین کنند» (والدن، ۱۳۷۶).

### اجتماعی شدن بدهی در ایران

انقلاب ۵۷ مردم ایران با تحولات گسترده‌ای در جهان هم‌زمان بود که می‌رفت تا نظم جهان را برای همیشه تغییر دهد. افول اردوگاه چپ و زوال قدرت شوروی و دولت‌های وابسته به آن از سویی و از سوی دیگر برآمدن موج جدیدی از راست‌گرایی و لیبرالیسم اقتصادی و قدرت‌مند

1Look at North-South Summit On Wikipedia

2James Baker



شدن نهادهای مالی بین‌المللی شرایطی را رقم زده بود که طی آن اکثر دولت‌های جهان می‌بایست مناسبات‌شان را با شرایط جدید از نو تعریف می‌کردند. در آن دوران سازوکار اقتصادی دولت در دهه شصت شمسی تحت تأثیر قواعد و خواسته‌های برآمده از فرهنگ انقلابی تنظیم شده بود و هم‌چنین دولت سعی می‌کرد تا امورات اقتصادی کشور را بر اساس وضع جنگی کشور سامان دهد که عمدتاً با تاکتیک‌هایی کم‌وبیش عدالت‌محور و معطوف به منافع اقتصادی توده‌های مردم هم‌آهنگ بود (مالجو، ۱۳۹۵).

کم‌تر از یک دهه بعد از انقلاب یعنی حدوداً در اواخر جنگ ایران و عراق، فشارهای زیادی به دولت موسوی وارد آمد تا به سمت نظم جدید جهانی و آزادسازی‌های اقتصادی حرکت کند. گفتمانی که خود را پیش از پایان کار دولت موسوی سازمان‌دهی کرده بود و به انسجامی نظری و تشکیلاتی رسیده بود کم‌کم خود را گسترش داد و برنامه‌های سیاسی و اجرایی‌شان را در تقابل با سیاست‌های کلی دولت دوران جنگ تهیه کرده بود.

مسعود روغنی زنجانی<sup>۱</sup> در این باره می‌گوید: «باید اعتراف کرد که در آن مقطع [زمان جنگ] هیچ‌گونه تئوری منسجم و مشخصی حداقل در زمینه اقتصاد در ذهن نداشتیم اما به تدریج در یک فرآیند زمانی و بر اساس تجربه به سمت یک تئوری مشخص حرکت کردیم. مصادیق این را هم می‌توان در مصوبه‌های اصلاحی مجلس و شورای نگهبان دید که نسبت به ابتدای انقلاب تغییر و تحول اساسی دارند. درحقیقت ضرورت اداره اقتصادی سیاسی کشور و واقعیت‌های آن خود را بر آن تفکر اولیه که نادرست هم بود تحمیل کرد» (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۱۴۳-۱۴۴). ایشان در ارتباط با تحول‌های جهانی و ضرورت ادغام شدن در وضع جدید معتقد هستند که روی کار آمدن خانم تاچر در انگلستان و برآمدن نئولیبرالیسم، انقلابی را به وجود آورده بود که نگاه اقتصادی سنتی را به نگاه اقتصاد باز تغییر داد و از طرفی دیگر، فروپاشی شوروی هم باعث تقویت این جریان شده بود تا جایی که حزب کارگر و سوسیالیسم انگلیس و اروپا شروع به طرح دیدگاه‌های جدیدی در زمینه اقتصاد کردند و در نهایت لیبرالیسم اقتصادی را پذیرفتند و

۱ رییس سازمان برنامه و بودجه در دولت موسوی و هاشمی رفسنجانی و یکی از طراحان برنامه‌های پنج ساله توسعه جمهوری اسلامی ایران.

«ما هم وقتی طراحی برنامه اول توسعه را شروع کردیم مصادف بود با چنین جو و جریانی در اروپا. نیروهایی که من به کار دعوت کرده بودم با تئوری‌های مدرن اقتصادی آشنا بودند و شرایط نوین جهانی را هم درک می‌کردند» (همان: ۲۰۵). این آشنایی با شرایط نوین جهانی کمی بعدتر خود را در «کابینه سازندگی» هاشمی رفسنجانی نیز نشان داد که از ۲۳ عضو آن تکنوکرات‌های تحصیل کرده در غرب اکثریت مطلق را داشتند که دانش-قدرت بازار آزاد را به‌صورت کامل درونی کرده بودند و انعطاف‌پذیری سرمایه‌داری جدید برای اجرایی شدن در بافتار مذهبی و فرهنگی ایران را شناسایی کرده بودند (Amirarjomand, 2009).

در همین بافتار است که می‌توان گفت ضرورت بازسازی‌های بعد از جنگ، ذیل گفتار توسعه به معنایی که پیش‌تر ذکر شد، از طرفی و خواست انتقال ثروت و دارایی به نخبگان عصر جدید از طرف دیگر در بستری از سرمایه‌داری مالی جهانی به اراده‌ای محوری در هیئت حاکمه بدل شد. اجرای این پروژه مشروط به سیاست‌های استقرایی و اخذ وام از نهادهای مالی بین‌المللی، توسط کشورهای «درحال توسعه» و متعاقب آن تعدیل‌های اقتصادی و آزادسازی‌های بازارمحور و در نهایت کالایی و مبادله‌پذیر کردن همه ساحت‌های زندگی انسان و طبیعت بود.

کمی قبل‌تر از شروع دوره سازندگی رایزنی‌هایی در مورد استقراض از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در قبال سیاست‌های تعدیلی در قالب برنامه‌های توسعه صورت گرفته بود که مطلقاً در فضای عمومی کشور مطرح نشده بود و نه تنها منتقدین و گروه‌های مخالف این پروژه بلکه حتی بسیاری از نمایندگان و وزرا و دولت‌مردان هم از آن اطلاعی نداشتند. حسین عادل‌ی که در پایان دولت مهندس موسوی بین سال‌های ۶۶ تا ۶۸ سفیر ایران در ژاپن بود و در دولت بعدی طی سالیان ۶۸ تا ۷۳ رییس کل بانک مرکزی شد در این باره می‌گوید: «برنامه اول توسعه برنامه‌ای بود که طی سال‌های جنگ و دو سه سال قبل از پایان جنگ نوشته شده بود و برنامه جدیدی نبود که بعد از دولت آقای هاشمی نوشته شود، بلکه از قبل نوشته شده بود و احتمالاً بعدها اصلاحاتی در آن ایجاد شده بود. [در این برنامه] جدولی را تعیین کرده بودند که مهم‌ترین شاخص آن این بود که ما در سال اول و دوم و سوم برنامه از استقراض‌های خارجی استفاده کنیم» (احمدی امویی، ۱۳۸۵: ۴۴۹). ایشان ادامه می‌دهند که از همان ابتدا موافق استفاده

از اعتبارات بوده‌اند اما اجرایی شدن آن منوط به جلب اعتماد طرف مقابل بود که به قول ایشان کار ساده‌ای هم نبود و ما می‌بایست این اعتماد را جلب می‌کردیم. در همین راستا ایشان شروع به رایزنی‌هایی با دولت‌مردان کردند چرا که معتقد بوده‌اند بدون استفاده از اعتبارات خارجی و استقرار خارجی هیچ کشوری نمی‌تواند به سمت «توسعه» برود (احمدی امویی، ۱۳۸۵).

سال ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱ وزارت امور اقتصادی و دارایی به ریاست محسن نوربخش در دو گزارش مبسوط تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران و بانک جهانی؛ گزارش وضعیت» که رونوشتی از آن هم در اختیار تمام مقامات وقت هیئت حاکمه قرار گرفت ابتدا به ضرورت هم‌کاری با نهادهای مالی بین‌المللی در دوران جدید جهانی می‌پردازد و سپس مشروح همکاری بانک جهانی با وزارتخانه‌ها، مؤسسات و نهادهای اصلی دولت و بخش‌های مرتبط با آنرا گزارش می‌کند. در این سند هم‌کاری برای اولین بار میزان وام‌های اعطا شده به بخش‌های مختلف و انتظارات مترتب بر این وام‌ها برشمرده می‌شود و ضرورت خصوصی‌سازی به منظور کاهش هزینه‌های دولتی اعلام می‌شود.

به موجب این سند بخش‌های بزرگی از صنایع و منابع نظیر (فاضلاب تهران، جمع‌آوری آب‌های زیرزمینی و غیره) بخش کشاورزی و منابع طبیعی، بخش منابع انسانی (آموزش عمومی، فنی و حرفه‌ای، بهداشت و جمعیت)، بخش حمل و نقل، بخش نیرو، بخش صنعت و معدن، مشمول اعطای وام شده و کمی بعد همان بخش‌هایی که مشمول دریافت وام از بانک جهانی شدند یا به بخش خصوصی سپرده شد و یا در حال طی کردن روند واگذاری قرار گرفتند (نگاه کنید به روزنامه ابرار، ۱۳۷۲/۲/۲۷ روزنامه جهان اقتصاد، ۱۳۷۲/۵/۱۱ روزنامه همشهری، ۱۳۷۲/۶/۴).

از این برهه می‌توان به‌عنوان سرآغاز روند طولانی‌ای یاد کرد که بر اساس آن دارایی‌های عمومی در مقیاسی وسیع به فروش گذاشته شد و علاوه بر آن بخش بزرگی از حقوق مردم نیز از آنان سلب و در قالب کالاهایی سودآور به آنان باز فروخته شد. اکنون که نتیجه «سازندگی» و «توسعه» برای انبوهی از نابخورداران چیزی جز شکست و ویرانی حقوق و رفاه عمومی به ارمغان نیاورده، نوبت به بانک‌ها و مؤسسات اعتباری به‌عنوان اهرم سرمایه‌داری بهره‌بر و

سوداگرانۀ آن رسیده است تا این پروژه اقتصادی/سیاسی را به پیش برانند. کمی بعد از اتمام جنگ، همراه با اوج‌گیری خصوصی‌سازی‌ها، زمزمه‌های تأسیس بانک‌های خصوصی آغاز شده بود که نهایتاً در سال ۱۳۷۸ با تصویب ماده ۹۸ قانون برنامه سوم توسعه این امر به تصویب نهایی رسید. در ادامه شورای پول و اعتبار هم در سال ۱۳۷۹ آیین‌نامه‌ای را به تصویب می‌رساند که طبق آن اجازه فعالیت به تعدادی از بانک‌های خصوصی داده می‌شود و سال بعد از آن هم مقررات ویژه مربوط به بانک‌های غیردولتی تهیه و ابلاغ می‌شود که بر اساس آن بانک‌های مذکور می‌توانند نرخ سود را تا ۳ درصد بالاتر از نرخ‌های مصوب شورای پول و اعتبار تعیین کنند. بر همین اساس بخش وسیعی از منابع مردم به سمت بانک‌های خصوصی سوق پیدا کرد (راغفر، ۱۳۹۶).

در ادامه فربه‌سازی بانک‌های خصوصی در مصوباتی، مقرر شد که بنگاه‌های دولتی در راستای اقتصادی‌تر کردن فعالیت‌های خود، مؤسسات و سازمان‌های دولتی و دیگر نهادهای عمومی و شهرداری‌ها، بتوانند بانک‌های عامل خود را انتخاب کنند بدین معنا که پول نفت که جزو منابع عمومی است وارد تسهیلات بانک‌های خصوصی شود و با این پول که تا آن زمان بدان بهره‌ای تعلق نمی‌گرفت، مشمول پرداخت بهره در نظام بانکی دولتی شوند و بانک‌های خصوصی با آن‌ها معامله کنند و از قبیل آن بهره بگیرند (راغفر، ۱۳۹۷). هم‌چنین بر اساس مصوبه هیئت وزیران در سال ۱۳۸۱ بانک‌های دولتی اجازه یافتند تسهیلاتی به بخش‌های غیردولتی از جمله بانک‌های خصوصی بدهند تا از این راه بخش‌های مهمی از منابع بانک‌های دولتی هم در اختیار بانک‌های خصوصی قرار بگیرد (راغفر، ۱۳۹۶). هم‌چنین بعدها نیز با گسترش بانک‌های خصوصی فعالیت مؤسسات مالی غیربانکی، نظیر صندوق‌های قرض‌الحسنه با پشتیبانی مستقیم دولت وقت [محمود احمدی‌نژاد] نیز به اوج خود می‌رسد که فصلی جدید در تاریخ اقتصاد سوداگرانۀ ایران بعد از جنگ می‌گشاید.

«در سال ۸۳، اداره تعاون استان خراسان برای ۱۱۰ موسسه اعتباری مجوز صادر کرد. بنابر گزارش‌های بانک مرکزی، از این تعداد ۳۰ موسسه کاغذی که وجود خارجی نداشت نیز مجوز گرفت. در همین سال با کمک بانک مرکزی و نهادهای دیگر، قانون تنظیم بازار غیرمتشکل پولی

تهیه و تصویب شد. اما این قانون برای اجرا باید منتظر روی کار آمدن دولت جدیدی می‌شد که از انتخابات سال ۱۳۸۴ بیرون می‌آمد» (احمدی امویی، ۱۳۹۷: ۱۳۲). تقریباً از سال ۱۳۸۰ تا همین امروز با شتاب فزاینده فعالیت‌های سوداگرانه و مخرب بانک‌ها به ویژه بانک‌های خصوصی و مؤسسات پولی غیربانکی در اقدام به خرید و فروش املاک و دیگر کالاها با پشتوانه سپرده‌های مردم، قیمت زمین سه و نیم برابر و قیمت مسکن دو و نیم برابر سطح عمومی قیمت‌ها رشد کرده و یک بحران عدم تناسب بی‌سابقه در اقتصاد رخ داده است به طوری که از ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۲ قیمت متوسط زمین حدود ۱۰۷ برابر، قیمت مسکن ۷۸ برابر و سطح عمومی قیمت‌ها ۲۷ برابر رشد کرده است (شاکری، ۱۳۹۷).

در نتیجه نهادهای مالی، که تنها تاکتیکی جدید برای استراتژی کلی منطق سرمایه یعنی کسب سود بیشتر به حساب می‌رود، در غیاب هر گونه تولید ثروت معناداری در کشور، نقشی دوگانه ایفا می‌کنند که به موجب آن از طرفی حوزه‌های مختلف زندگی را به صورت هرروزه، بیش‌تر در منطق سرمایه و سود و کالاوارگی حل می‌کنند و از طرفی دیگر هم برای انسان‌های سلب مالکیت‌شده و بی‌چاره‌گان، در مسیر بازخرید کالاهای گران‌قیمتی که زمانی حقوق بنیادین‌شان به حساب می‌آمد، اعطای وام و از این راه بدهی را عمومی می‌کنند تا با خرید زمان و فرصت، زندگی‌شان را به جریان بیندازند و ادامه حیات بدهند. وام مسکن، وام تحصیلی، وام سلامت و غیره و خیل عظیم بدهکارانی که به سبب از دست دادن حقوق اجتماعی خود باید از طریق کار فشرده‌تر و بیش‌تر، بدهی خود را به ماشینی که روزبه‌روز بدهی می‌آفریند پرداخت کنند.

نئولیبرالیسم، مالی‌شدن سرمایه، سلطه بدهی و پیش‌رفته‌شدن این قسم از مدیریت بدهی، روابط دولت با شهروندان را بازیگر بندی می‌کند و آن‌ها را به هم‌راه تمام ابعاد وجودی‌شان، درون روابط بازار مستحیل می‌سازد (Livne and P.yonay, 2016) و به دلیل عدم تقارن عموم مردم در بهره‌مندی از این پروژه سیاسی- اقتصادی و متعاقباً عدم تقارن در نسبت قدرت برخورداران و نابرخورداران، بدهی توسط برخورداران عمومی و فراگیر می‌شود تا هم‌زمان هم ثروت از هستی اجتماعی مردم استخراج و انباشت شود و هم جامعه به میانجی مدیون و

بدهکاری‌اش به نهادهای سلب مالکیت‌کننده، کنترل‌پذیرتر و منقادتر شوند و خود را تنها مسئول ناکامی‌ها و شکست‌هایشان بیندارند.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در اواخر جنگ جهانی دوم، با اجماعی میان برخی از کشورهای سرمایه‌دار، نظم جدیدی از اقتصاد حاکم شد که می‌توان آن را پایه سرمایه‌داری مالی امروزمان بدانیم. از همین دوره به بعد خلق ثروت دیگر نه با پشتوانه‌ای مادی و متعین بلکه به صورت عمده با الگوریتم صفر و یک انجام می‌گیرد به گونه‌ای که بانک‌ها سازوکار وام‌دهی خود را نه با ثروت از پیش موجودشان بلکه از طریق خلق آبی اعتبار از هیچ، رقم می‌زنند که معنایی به جز تولید بدهی و استخراج سودی هنگفت از طریق سلب مالکیت ندارد. با توجه به همین منطق، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که نبض اقتصاد یکپارچه جهانی را در دست‌ان خود گرفته بود به شکلی تصاعدی نظام وام و اعتبار را گسترش داد و پس از بحران بدهی در دهه هشتاد، کشورهای بدهکار را به منظور بازپرداخت بدهی‌شان مجبور به اجرای همه‌جانبه سیاست‌های تعدیلی و ریاضتی کرد. سازوکار مالیه همان منطق فرم‌های سرمایه‌دارانه پیش از خود، که چیزی جز بیشینه کردن سود نیست، را با ابزاری کاراتر پی می‌گیرد و بدهی را جهانی می‌کند و از درون همین تکنیک‌های جدید کسب سود، به طرز بنیادین نظم جهان و چیزهایش را دگرگون می‌کند و آرایشی سراسر نو بدان می‌بخشد.

از طرفی دیگر در صحنه داخلی، اقتصاد سیاسی ایران بعد از جنگ وارد فازی جدید شد که طی آن شاهد گذار از شعارها و سیاست‌های اقتصادی به اصطلاح چپ‌گرایانه و عدالت‌محور به اقتصاد آزاد و لیبرال هستیم. به‌طور کلی می‌توان مؤلفه‌های اقتصاد این دوران را که تا به امروز نیز در همه دولت‌ها به صورت مُجددانه به‌کار گرفته شده است در چند مورد کلیدی بیان کرد. ۱. ارتباط با نهادهای مالی جهانی و تنظیم سیاست‌های خود بر اساس نسخه‌های آن ۲. خصوصی‌سازی‌های گسترده در بخش‌های دولتی و عمومی ۳. عقب‌نشینی گسترده دولت‌ها از وظایف‌شان در قبال جامعه ۴. مقررات‌زدایی از قوانین ۵. سامان دادن جامعه بر محوریت خودتنظیمی و غیره. پس از دوره کوتاهی بعد از انقلاب و به‌صورت عمده از کمی پیش از سال

۱۳۶۸ به این سو، اقتصاد سیاسی حاکم بر ایران مسیرهای مختلفی اعم از اقتصاد تجاری، اقتصاد صنعتی و اقتصاد سوداگرانه را پیموده است که در نگاه نخست ممکن است در نسبت با یکدیگر ناهمگون بنماید، اما سیمان مفهومی‌ای که می‌تواند این عرصه‌ها را به یکدیگر بچسباند و آن را در کلیت خویش معنا کند، همانا اراده معطوف به ارزش‌افزایی، سودآوری و بنگاهی و شرکتی ساختن ارکان جامعه با تاکتیک‌های روزآمد هر دوره است. به نظر می‌رسد که این مسئله علاوه بر کنترل عرصه اقتصادی، به صورت مستقیم و غیرمستقیم؛ آگاه و ناآگاه، گرایش غالب را در تنظیم تمامی امور فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، زیست‌محیطی و بیش از آن را جهت داده است. به یک معنا می‌توان گفت که اُبژه قدرت اقتصاد سیاسی موجود، «زندگی» در همه ابعاد خویش شده است.

بی‌شک تفاوت‌های سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی دولت‌های مختلف در نسبت‌های متفاوتی با مشی اقتصادی آن‌ها صورت‌بندی می‌شود و روند اقتصادی این دوران ابداً در سطح تفاوت‌های صرفاً کمی باقی نمی‌ماند و نباید آن را نادیده گرفت، اما برای برجسته‌سازی جهت‌گیری اقتصادی دولت‌های بعد از جنگ، عمده تأکید را روی هم‌پیمانی‌های اقتصادی‌ای گذاشتیم که به موجب آن در نهایت پدیده‌ای جدید به نام «بدهی اجتماعی» را رقم زده است و فیگوری به نام «انسان بدهکار» را به اصلی‌ترین فیگور زمانه ما بدل کرده.

## منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۹۱) مقاله بنیادگرایی بازار: نشر اینترنتی.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۵) اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: گام نو.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۸۵) مردان جمهوری اسلامی چگونه تکنوکرات شدند، تهران: گام نو.
- احمدی امویی، بهمن (۱۳۹۷) اقتصاد سیاسی صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری، تهران: پارسه.
- بهداد، سهراب؛ نعمانی، فرهاد (۱۳۹۳) طبقه و کار در ایران، ترجمه محمود متحد، تهران: آگاه.
- جکسون، مایکل (۱۳۹۶) تجربه‌گرایی رادیکال درباره کار و نوشتار اتنوگرافیک، ترجمه اصغر ایزدی جیران، تهران: تیسرا.

- راغفر، حسین (۱۳۹۶) اقتصاد سیاسی بانکداری در ایران: نشر اینترنتی.
- راغفر، حسین (۱۳۹۷) مقاله تحلیل مولفه‌های نامه ۳۸ اقتصاددان: نشر اینترنتی.
- شناکری، عباس (۱۳۹۷) مقاله آدرس‌های غلط و مسئولیت‌گریزی‌های رندانه: نشر اینترنتی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۶) مقاله حکومت‌مندی از کتاب تئاتر فلسفه، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، تهران: نی.
- گریبر، دیوید (۱۳۹۷) مقاله حقیقت فاش شد، ترجمه مصطفی آقایی، وبسایت پروبلماتیکا ۱۳۹۷/۳/۳۰.
- مالجو، محمد (۱۳۹۵) سیاست اعتدالی در بوتۀ نقد اقتصاد سیاسی، تهران: لاهیتا.
- مارکس، کارل (۱۳۹۴) سرمایه جلد اول، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا.
- مارکس، کارل (۱۳۹۵) سرمایه جلد دوم، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا.
- مشایخی، عادل (۱۳۹۵) تبارشناسی خاکستری است، تهران: ناهید.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۵) دولت و توسعه اقتصادی در ایران، تهران: نی.
- نیچه، فریدریش (۱۳۹۷) تبارشناسی اخلاق، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگاه.
- واروفاکیس، یانیس (۱۳۹۷) حرف‌هایی با دخترم درباره اقتصاد، ترجمه فرهاد اکبرزاده، تهران: بان.
- والدن، بیو (۱۳۷۶) پیروزی سیاه، ترجمه احمد سیف و کاظم فرهادی، تهران: نقش جهان.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۱) تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: دات.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۴) راهنمای سرمایه جلد اول، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: آشیان.
- Amir arjomand, Said (2009) After Khomeini; Iran and His Successors, New York: Oxford University Press.
- Christiaens, Tim (2015) Debt and Neoliberal Subjectivation in Maurizio Lazzarato and Michel Foucault, Leuven: Institute of Philosophy kardinaal Ercierplein 2.
- Dyson, Ben (2014) Strip Private Banks of Their Power to Create Money: Scholar.google.com
- Dyson, Ben (2011) Toward a Twenty First Century Banking: Scholar.google.com
- Graeber, david (2011) Debt: The First 5000 Years, Melville House Publishing.
- Lazzarato, Maurizio (2015) Governing by Debt, South Pasadena: Semiotext(e) Press.
- Livne, Roi; P.yonay, Yuval (2016) Performing Neoliberal Governmentality, Socio Economic Review Vol 14.
- Mcleay, Michael; Radia, Amar; Thomas, Ryland (2014) Money Creation in Modern Economy, Bankofengland.co.uk.
- Sokhi-Bulley, Bal (2014) Governmentality: Notes on the Thought of Michel Foucault, criticallegalthinking.com.